

داده میشود حاضر باشد • بنابراین آن هر دو
 خواهی نخواهی در آن جا بودند • غایت امر
 اینکه در میان مردم نشسته در گوشه خاصی
 می نشستند • اولادشان بایستی که با اولاد
 سایر رعایا بکتاب برود و با آنان تربیت شود
 مکر و لیهه و جانشین ایشان • قدرت ملوک
 (اسپارته) هم بعد از نصب ارباب محل و عقد
 مانند قضاة و مشایخ بکاست • آنکاه آنان نیز
 مانند آحاد رعایا بودند • دعوی بر ایشان می
 کشودند • محکومشان می نمودند • تاوان
 و جریمه از ایشان می گرفتند • در صورت ایجاب
 مصلحت معزول می گردیدند و تا مرگ هم راه
 داشتند • در واقع سلطنت ایشان اممی بود بی
 مسمی و لفظی یعنی

پادشاهان فرنکستان در غایت مسکنت
 و درویشی میزیستند • حتی بجای گوشک تا
 بستانی در کاشانه محقر می نشستند • برک و
 سازشان همه باریک ارابه کاوی بود و بس •
 اکنون هم کتابی از رسوم یکی از پادشاهان
 دیار (غال) در فرنکستان موجود است •
 در آن کتاب در ضمن تعیین وظائف خدام می

می گوید که پیش خدمت پادشاه شام گاه
 حصیری که پادشاه بر آن باید بنخوابد بگسترده .
 پیش خدمتی دیگر باید سر پادشاه را بخارد و تا
 بنخواب برود باهای او را بمالد . و در ضمن
 عقوبات می گوید که اگر کسی زن پادشاه را
 بغضب یا بعد دور راند و یا چیزی از دستش
 بر باید باید هر آینه تاوان و غرامت دهد .

(فصل ۱۵ در پاره عادات مختلف)

باید دانست که در بلاد مشرق طیب در
 نزد همه کس صاحب اعتبار و احترام است
 و بی آنکه بز و هشی از احوالش برود در
 مداوات و معالجات باو مراجعت میکنند . هر
 فرنگی که می بینند باعتقاد اینکه آنان حکمیند
 عرش بیماری و طلب معالجه از او نمایند . این
 است که امر طب و طبابت در آن ممالک بسیار
 خطرناک است . در پاره بلاد هم بجای
 درمان و دوا افسون و دعا بکار می برند .
 و طلسم و تمیظه را که خدای داند خواصی
 دارند یا نه بجای امری طبیعی و منطوق به

(میگذارند)

میگذارند . پاره راهم در مداوایه علیل بدعتهای
 عجیب و غریب هست . مثلا در بلژد جزائر
 (بقو بار) هرگاه کسی بیمار میشود آورا بنزد
 شیخ میبرند . شیخ آورا بر زمین میخواباند و
 پیمه بالایین بدنش را روغنی که دارد باو
 میانداید . این روغن دوائی هر درد است . اگر
 مریض اتفاقت یافت طب شیخ کار گرفتاده است
 و اگر مرد میگوید اجلش رسیده بود (لکل اجل
 کتاب) . گویند که دوائی در دسر در نزد
 بعضی توحشین فزردن جای درد است با چو
 بدستی تا درد در آنجا پایمال شود . اگر کسی
 بیمار شود و دسترمی بشیخ نداشته باشد . مردی
 یازنی بعض آیات قرآنی میخواند و در سر هر آیه
 سیلی بر صورت مریض میزند و مریض آن سیلیها
 را تلقی بقبول نموده هضم میکند و بهر ضرر بی
 هم اجابت نموده میگوید (الحمد لله) . وقتی
 که افسونگری را سر بیماری می طلبند .
 سازی دارد با تارهایی از موی اسب .
 در برابر مریض می ایستد . آن ساز را می
 زند تا آواز غلیظ و کریمه پاره چیزهایی

خواهد . و بنا میکند مانند سگ بعوهوه و تباح
 کردن و بر این و آن از حاضران جمله آوردن
 پس ازین عوهوها نزد يك مريض میآید و
 لرزان لرزان او را میزند و بعقب جهان جهان
 بطرف دیواری میرود . آنگاه سلاح در دست
 مريض را بتهدید و تخویف می پردازد . پس
 ازین بازیچهها و هاپهوها اظهار غشی میکند
 و در پیش روی مريض بیروش می افتد . شك
 نیست که این گونه حالات بجای تخفیف مرض
 آنرا میآفزاید بلکه اگر در نزد تندرستی این
 کارها بکنند بیمار می شود .

از عادت پاره و حشیمان است که همینکه
 زنی میراید بجوی آب رفته بدن خود و بدن
 مولود را میشوید و درحان به بی کار و مشغول
 میرود و شوهرش زاهو وار بر روی چیزی
 حصیر مانند می خوابد و خویشان و هم سایگان
 را که بتهنیت و تبریک قدوم نورسیده میآیند پذیرائی
 میکنند که یا سبب این حالت بی اعتباری زنانست
 در نزد ایشان . و چنان می پندارند که زائیدن
 تنها حق زنست و فضلی درین باب ندارند
 بلکه فضل مرد است که موجب تکثر عیال می

شود و سبب مواددی بشود که جنک و کار کردن
را می‌شاید .

اکنون باید دانست که طبیعت بشری نکاح
زد بکان و خویشان محرمان را تجویز نمی نماید
و خویش و محرمی باختلاف زمان مختلف می‌تواند
شد . بهر حال هیچ فرقه نیست که این امر
را مکروه و منفور نشمارد مگر مجوس که نکاح
خواهران را مباح می‌شمارند دیگر در قفقاز که
مرد همسران پدر را بجز مادر خود می‌تواند
گرفت .

و از معهودات تعدد زوجات است نه تعدد
ازواج . اما در يك اقليم (تبت) چون
زمین چندان بازور نیست برادران در معیشت
اقتصاد می‌کنند و بيك زن اکتفا می نمایند .
فرزندزوجه همگانی منسوب است بشوهری که
بزرگترین برادران است . در کوهستان
(هیمالیه) آسیا نیز این عادت جاریست .
برادران زنی مشترك می‌گیرند اما فرزند از
باختلاف در میان خود تقسیم می نمایند . مثلاً
اولین مولود از آن شوهر اولست و دویمین
از آن دو یمین و هم چنین .

از زمان قدیم تا کنون جمیع مردم را بجز
 فرنگان اعتقاد این است که چشم زخم راحت
 است و پیش ازین تفصیل آن ذکر شد . در
 هندوستان از چشم زخم میترسند و در کشتزار
 خود طرفی کاین سفید بچوبی می بندند برای دفع
 چشم زخم . از بدعت این بلاد یکی هم اینکه
 هرگاه کسی مدح خانه کسی بهمارت یا زانش را
 بحسن و جمال یا حیوانش را بفریبی بستاید
 پدر عیال و صاحب مال آنرا شوم می شمارد .
 بسیار میشود که چون کسی ترکی را مدح میکند
 باینکه تندرست است او از بیم چشم زخم تمارض
 می نماید و اظهار درد پا یا درد دست و غیره می
 کند تا چشم بد برو کار کرنشود . در هندوستان
 طفلان خوش صورت را بازو بند و نمچه بازو
 می بندند و کردن بند و تعویذ بکردن میاندازند
 و حیوانات را نیز دعا بکردن می آویزند تا دفع
 کنند چشم بد از ایشان بشود .

در پارهٔ ممالک سواری شیوعی دارد .
 حتی اینکه پارهٔ اقوام همیشه در پشت اسبند
 و گست که کسی ایشان را پیاده بیند . در بلاد
 تاتار اسب و سوار توامان میباشند . کیاکیان

اغلب عمر بر پشت اسب میگذرانند . در ما کدونیا
و در بلاد ارناوط شبانان سواره حیوان
میچرانند . در بلاد (بوتوزیرا) در یکی دنیا
کدایان در کوچها سواره کدائی میکنند .

معلوم است که کشا و رزان در هر اقلیم در
رستاق و مزارع ترتیب خاص دارند . چنانچه
زمین را برای خود میکارند و حاصلش را
بر میدارند و کیف مایشاء در او تصرف می کنند
و از آلات و ادوات آنچه لازم دارند میخرند
و خراج دیوان را هم میدهند . اما در بلاد
هند اینها همه بجز خراج دیوان نوعی دیگر
است . عادت کشاورزان هند اینکه در زراعت
مشارکت در کشا و رزی یک زمین قریب دوازده
پیشه و یکنوع اشتراک دارند . از جمله
پیشه و ران تجار است که تعمیر آلات کشاورزی
میکنند و سر تراشست که سر کشاورزان میتراشد
و ناخنشان را میبرد . کوزه کرهم از مشترکان
است بجهت اینکه باردان لازم ایشان را می
سازد . و ریسمان باف و سقا و کفشگر و جامه
شوی یعنی کازر هم ازین قبیلند . اینان همه
بالاصاله تکلف بکارگریند ولی هر یک جدا گانه

عادتی دیگر هم دارند . مثلاً عادت سر تراش
 این است که اربابان را چنانچه در مشرق زمین
 عادتست مشتمل میکنند . و شاید غربا را نیز
 مرکبسه کنند . و از عادات ایشان نیز اینکه
 در عروسها ساز و نقاره میزنند و از بیروی
 مداخل حاصل دارند . از عادت کوزه کران
 مزرعه اینکه در عروسها اشعار میخوانند .
 عادت نجار اینکه کرسی تن شوئی برای عروس
 و داماد میسازد و از ایشان بخشش و تعارف
 میگیرد . درین مزارع پاره از اهل این
 حرقتها را اذن نشستن نیست مانند ریمان پاف .
 دشتبان مزرعه نیز اگرچه از شرکاست اما
 مداخل او از دلالت غرباست بر سایر اربابان .
 اعتقادشان اینکه پیشه دشتبان، پیشه ایست
 پست . اینست که اذن اقامت درده باونمیدهند
 و بخانهها داخل نمی شود . و همه دیوها درین
 باب مساوی نیستند اما در همه اشتراک پیشه
 و ران هست .


در نصارا رهبانیت عادتست . از رهبانان
 گروهی هست که ایشان را برادران (موراویته)
 میگویند عادت اینگروه و تا بعانشان اینکه همه کار

(میکنند)

میکنند و محصول کار خود را بر روی هم ریخته
 بجمعیت خود میدهند تا در مصالح عامه صرف
 نمایند . از اینکروه آنانکه راهب نیستند زن
 میگیرند و در خانهای جدا گانه می نشینند و آنانکه
 راهبند در دیرها ساکنند . در بلاد متحده امریکا
 طایفه از برادران (موراوینده) برآمدند (هرمنیه)
 نام که بمعنی متالفین است اینان با شتران کار میکنند
 و اندوخته ایشان مال خزینه شرکت است . پس
 مؤنه همه و آلات و اتمعه را از آن اندوخته
 میخرند و سایر جمعیت در فرمان این رهبا نمانند .

دیگر اینکه عادتی در میان پیدا شده است که
 مردم میخواهند هر يك از دیگری بوصف شیخ و آغا
 و معلم و خواجه و امثال اینها ممتاز شوند . در
 بلاد نسا هر کس باید حکما لقبی داشته باشد
 اگر چه لقب پستی باشد . اینست که القاب
 در آن بلاد بسیار است و باختلاف معرفت علم
 و هنرشان مختلف است . لقب معلم و مدیر بجهت
 کثرة انواع و احوال و اشکال تعلیم و تدبیر بسیار
 است .

دیگر آنکه تمیز ارباب مناصب و اکا برودارا
 بودن ایشان علامت مقام خاص را در ممالک مختلف

است . این چیزها اکثر از طرف دولت برمی آید . چنانچه چون پادشاه از کسی خوشنودمی شود با و خلعتی می پوشاند . فرنگان باختراع نشان دسترس گردیدند و نشان مانند طراز و حایبل علامت تمیز است و از  کردن یا از سینه می آویزند . شخص باین نشان از سایرین ممتاز می شود بی آنکه به بیت المال ضرری برساند . این عادت در سایر بلاد بغیر از بلاد افرنج نیز شایع شده است . انواع نشان از پنجاه گذشته است . فرانسویان و روسیان و پروس درجات در آن قرار داده اند . هر که بالا تر از دیگری نشانی بگیرد خشنود می شود و سعی میکند تا بدرجه عالی آن رسد . همچنین این نشانها را اسمهای دیگر کون است . و سبب در اصل وضع آن هوا و هوس است و بس . مثلا از علامات و نشانهای انگلیس یکی ساق بند است . و سبب اینکه بند ساق علامت شرف شد آنکه شهر بانوئی از ایشان را بند ساق در مجعی افتاد شهر یار خواست این امر را جاری کند علامت شرف کرد برای کسی که حامل آن باشد . قبچتر از این اینکه اهل اسپانیول را نشانی است که آنرا (پوست

زرین) ککونند سبب و وضعش اینکه یکی از
 پادشاهان ایشان را معشوقه بود زردموی
 خواست که صفت موی او مشهور باشد نشان شرف
 ساخت . با اینکه سبب وضع این علامات چیز
 بیمنی است باز هر کسی کمال رغبت و طلب او دارد
 حتی اینکه این معنی تا بلاد متحده (یکی دنیا) هم
 رفته است . ایشان بعد از آنکه فرنگان را از بلاد
 خود بیرون ککردند و حاکم بنفس شدند برای
 کسانی که در تخلص وطن کوشیده و اظهار
 مردانگی نموده بودند نشانی مثل نشان فرنگان
 ساختند . ولی این نادت رفته رفته درین بلاد
 کهنه کردید حتی اینکه اکنون نشان بانسان
 شرف و عظمتی نمیا فزاید و انکهی منفعتی براو
 مرتب نیست . علاوه برین پاره ازین علامات
 رتبه آنها پست شده بجهت اینکه به بسیاری از
 زنان هم میدهند .

باری ضلالت منحصر بکفر نیست .
 اینست که فرنگان کسی که بدین ایشان بجهت
 عبادت باطنی تعرض میکنند اعتقادشان این
 است که از اهل ضلالت است . و حقیقت این
 است که بالاتر از کفر ضلالتی نیست و ضلالت

طریقت شایع شده است حتی در نزد سودان
چنانچه فرنگان میگویند و محتاج بتفصیل نیست
بالجمله در نزد خدا دینی بجز دین اسلام نیست
و طریقتی بجز تمسک بظاهر و باطن سنه حضرت
خیرالایام علیه افضل الصلاة و اتم السلام نه

آنچه در این نامه میباشد خلاف راه حق
نادم از كفتنر استغفرالله العظیم
